



اختلاف شاه و امینی را تشخیص ندادند

مصائب و مسائل اپوزیسیون سیاسی اوایل دهه ۳۰ در میزگردی با مازیار بهروز و سوسن سیاوشی

در فاصله ۱۰ ساله کودتای مرداد ۳۲ تا قیام خرداد ۴۲ چند ماهی فضای نسبتاً آزاد سیاسی برقرار شد که توأم بود با تشکیل جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ و انتخاب جان اف کندی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در آبان همان سال که تأثیر زیادی بر فضای سیاسی داخلی ایران گذاشت، همچنین انتخاب علی امینی به نخست‌وزیری و نیز تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۴۰. این فضای تنفس سیاسی پس از هفت سال سرکوب مخالفان و اختناق فراپاینده، گرچه همچون خود دولت امینی و حتا عمر کندی مستعجل بود، اما تجربه‌ای بود از رویه روشن اپوزیسیون با آزادی‌های نسبی سیاسی در شرایطی که مصدق هنوز در حصر و انتخابات تعطیل و اختلافات جبهه ملی و امینی در حال افزایش بود. این دوره از جهت همزمانی ایام فترت استبداد با فترت مجلس و جدال جبهه ملی مشروطه خواه با نوه مظفرالدین شاه که فرمان مشروطه را امضا کرد و مسائلی که اپوزیسیون سیاسی در چنین شرایطی با آنها دست به گریبان بود، برهه تاریخی منحصر به فردی است که محور میزگردی تلفنی بین سوسن سیاوشی، رئیس دیپارتمان علوم سیاسی دانشگاه تربیتی نگارین و مازیار بهروز، استاد تاریخ دانشگاه ساقرانسکو شد. این میزگرد تلاشی است برای ارائه تصویری از جدال اصول سیاسی جبهه ملی با اقتضانات زمانه و افول آن در آستانه ورود نسل توبینی از مبارزان ضدسلطنتی به عرصه سیاسی ایران.



مهارت‌های بیشتری پیدا کرد و در عین حال کمک‌های مالی آمریکا و افزایش درآمدهای نفتی هم به تثبیت این روند منجر شد. بنابراین مولفه حکومت هم از نظر اقتصادی و از نظر استفاده از قوه قهریه توانست قدرت خود را بسط و گسترش دهد و در این شرایط اپوزیسیون هم تا حد زیادی از میدان خارج شد؛ حزب توده سرکوب و جبهه ملی غیرفعال شد و مصدق هم در حصر خانگی بود. تا سال ۳۹-۱۳۳۸ مجموعه رخدادها، موقعیت و شرایط در جهت کمک به افزایش قدرت حکومت بود. گرچه از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ نهضت مقاومت ملی با جمع کردن نیرو و سازماندهی آنها، اقداماتی کرد ولی به جایی نرسید. اما از سال ۱۳۳۸ مسائلی پیش آمد که برای دولت بحران ایجاد کرد، مثلاً در آمریکا پیش از انتخاب جان اف کندی به ریاست جمهوری، آیزنهاور اعلام کرد که ایران باید از کمک‌هایی که دریافت می‌کند استفاده بهینه‌تری کند. یا کندی در سنای آمریکا از شاه انتقاد کرد که باید آزادی‌های سیاسی را تأمین کند و این البته در رابطه با تهدید کمونیسم در جهان سوم بود. در داخل ایران هم مسائلی اتفاق افتاد. به‌طور مثال دوسال خشکسالی بود و محصول کشاورزی خوبی برداشت نشد، تورم افزایش یافت، فساد اداری گسترده بود، در تهران و آبادان و دیگر شهرهای بزرگ تظاهرات بر گزار شد؛ مجموعه این شرایط بحرانی سیاسی-اقتصادی به وجود آورد. در این مقطع شاه به این نتیجه رسید که آزادی‌های محدودی

پرواند آبراهامیان دهه ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ را دوره تثبیت قدرت محمدرضا شاه می‌نامد که شاخصه‌هایش فراگیر شدن بر خوردهای خشن حاکمیت با اپوزیسیون سیاسی، تأسیس ساواک برای نظارت پلیسی بر نیروهای سیاسی و تحدید فعالیت آنها بود. اما در اواخر دهه ۳۰ شرایط برای فعالیت سیاسی مخالفان تا حدی باز شد که نقطه عطف آن تشکیل جبهه ملی دوم در تابستان ۳۹ و نهضت آزادی در اردیبهشت ۴۰ بود. به نظر شما چه عواملی باعث شد رژیم شاه پس از هفت سال سرکوب و خفقان و حصر مصدق و حبس مخالفان به فعالیت مجدد آنها تن دهد؟ چه طور حاکمیتی که تا سال ۱۳۳۶ بسیاری از سران نهضت مقاومت ملی را به بهانه انتشار جزوهای درباره قرار داد نفت بازداشت کرد و عملاً آن را به تعطیلی کشاند، در سال ۱۳۳۹ با بازگشایی فضای سیاسی، شرایط را برای تشکیل جبهه ملی دوم فراهم کرد؟ اینها نشانه‌های تثبیت قدرت شاه بود یا تضعیف قدرت او؟



سرگه بارسکیان

سوسن سیاوشی: برای بررسی این دوره باید دو مولفه حکومت و اپوزیسیون یا جامعه را در نظر گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد قدرت حکومت افزایش یافت، به نوعی مولفه حکومت توانست خود را تا حدودی تثبیت کند. حکومت در استفاده از ساواک و بهره‌گیری از نیروی قهریه

چهره‌های مذهبی بودند اما استراتژی مذهبی نداشتند، در حالی که نهضت آزادی رویکرد مذهبی پررنگی داشت، ولی مصدق چهره‌های سکولار بود و اتفاقاً از نظر مشی مذهبی به جناح اکثریت جبهه ملی نزدیک‌تر بود.

سناجایی راوی می‌دارد از مذاکره سرلشکر پاکروان رئیس سساواک، جهان‌شاه صالح و صنعتی‌زاده کرمانی رئیس چاپخانه فراتکلین با رهبران جبهه ملی در زندان پس از بازداشت آنها در بهمن ۴۱. محور مذاکرات چنان که سناجایی گفته و من از آقای حسین شاه حسینی هم در همین زمینه پرسیده‌ام، این بود که نمایندگان شاه می‌خواستند جبهه ملی نسبت به سلطنت ابراز وفاداری و احترام کند و دولت هم جبهه ملی را به رسمیت بشناسد و فعالیت آن را تا حدودی آزاد بگذارد. سران جبهه ملی هم پاسخ دادند طبق قانون اساسی ایران، شاه باید سلطنت کند نه حکومت. خلاصه توافقی حاصل نمی‌شود. به نظر شما قصد حاکمیت برای مذاکره با جبهه ملی آن هم در زندان چه بود؟ آنچه راه را بر توافق بست پرسنبت مخالفت اپوزیسیون با مذاکره با حاکمیت و خیانت تلقی کردن هرگونه مصالحه و بی‌اعتمادی آنها به شاه بود یا جدی نبودن خود حاکمیت و صرفاً تعارفی که جواش از قبل معلوم بود؟

بهر روز: پس از سرکوبی‌های سال‌های ۴۲-۱۳۴۱ حاکمیت کمی اعتماد به نفس خود را به دست آورد. از طرفی هم نیروهای مخالف زمان زیادی را صرف دعوای درونی کرده و از امر سازماندهی مردمی بازماندند. مجموعه این دو عامل به گمان من باعث شد که بعد از خاطر جمع شدن از شکست مخالفین، دیگر نیازی به چانه‌زنی با آنان دیده نشود.

سیاوشی: پس از رفراندوم، رژیم شاه روی دنده افتاده بود و آنچه به رهبران جبهه ملی پیشنهاد شد بیشتر یک بازی به نظر می‌رسد.

شما قیام ۱۵ خرداد را چه قدر متاثر از افول اپوزیسیون در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ می‌دانید؟ ناکامی جبهه ملی در تغییر جهت مسیر مبارزات به سمت قهر آمیز و توده‌های چه تأثیری گذاشت؟

سیاوشی: نباید به مولفه حوزه علمیه به‌طور مستقل نگاه کنیم. تحولاتی در حوزه علمیه رخ داد که فارغ از شکست یا عدم شکست جبهه ملی، روند مستقلی را طی می‌کرد. این تحولات پس از گذشت آیت‌الله بروجردی رخ داد که از سیاست کناره گرفته بود و آیت‌الله خمینی هم تا زمانی که آیت‌الله بروجردی به عنوان یک مرجع تقلید عام در قید حیات بود با حفظ احترام ایشان موضع‌گیری سیاسی نمی‌کرد. در گذشت آیت‌الله بروجردی موقعیتی تازه برای حوزه علمیه رقم افتاد که روحانیونی چون آیت‌الله خمینی و منتظری و طلاب جوان وارد جرگه سیاست ملی شوند. در این میان تصمیم حاکمیت در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم به برگزاری انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی عاملی شد که حوزه به موضع‌گیری سیاسی بپردازد. در موضوع درباره انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی با واکنش حوزه و بازار رویه‌رو شد یکی اعطای حق رأی به زنان بود و دیگری هم اعلام این که انتخاب شوندگان می‌توانند به یک کتاب آسمانی سوگند بخورند و قید سوگند به قرآن حذف شد. علم با مشاهده این اعتراضات پس کشید و این خود تا حدی حوزه را فعال کرد. گرچه اتفاقات بعدی تا حدی با ناکامی جبهه ملی ربط دارد، چون بازار، هیات‌های مولفه انجمن‌های



کل این روند بازگشایی سیاسی، چانه‌زنی گروه‌های سیاسی و فضای آزاد در بهمن ۴۱ به پایان رسید و وقتی جبهه ملی را تارومار می‌کنند وارد فرآیند جدیدی در تاریخ سیاسی شدید که طی آن مبارزه سیاسی علنی یا چانه‌زنی در بالا و... دیگر جایگزین نبود



اسلامی پزیشکان، کانون مهندسان و... به سمت حوزه متمایل شدند و عده زیادی از بازاری‌ها سهم امام خود را که قبلاً به مراجع مختلف می‌دادند بسیاری از آنان به‌طور متمرکز به بیت آیت‌الله خمینی منتقل کردند و خود این برای تقویت منابع مالی جنبش در حوزه عمل مهمی بود. البته آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر سیاسی حوزه بسیار از رهبران جبهه رادیکال‌تر بود و در نهایت استفاده از قوه قهریه را برای به زانو در آوردن رژیم پهلوی لازم می‌دانست. بنابراین به نظر من پاسخ به سوال شما در مورد نقش ناکامی جبهه ملی در تغییر جهت مبارزات این است که به‌طور کلی نقش مهمی داشت ولی در نهایت نباید از نظر دور داشت که عواملی مستقل از این ناکامی نیز در تغییر جهت موثر بودند.

بهر روز: به نظر من قهری شدن مبارزات ضدسلطنتی در ایران نتیجه مستقیم جلوگیری از توسعه روند باز شدن فضای سیاسی در این دوران است. لازم نبود ایران در آن زمان بلافاصله تبدیل به یک حکومت دموکرات نمونه شود. همین که روند بازگشایی کنترل شده سیاسی و اجتماعی در کنار اصلاحات دیگر ادامه می‌یافت می‌توانست زمینه‌های برای رشد تدریجی و بسط آزادی باشد. اما به گمان من دربار پهلوی و شخص شاه به خودی خود راضی به این کار نمی‌شدند و اصولاً شاه به اصلاحات از بالا اعتماد و اعتقاد بیشتری داشت. شاید حضور مردم و فشار از پایین می‌توانست بر وی و اطرافیان تاثیر بگذارد اما برای این که چنین باشد، مخالفین باید سیاست مدبرانه‌تری در برابر دولت امینی اتخاذ می‌کردند. کل این روند بازگشایی سیاسی، چانه‌زنی گروه‌های سیاسی و فضای آزاد در بهمن ۴۱ به پایان رسید و وقتی جبهه ملی را تارومار می‌کنند وارد فرآیند جدیدی در تاریخ سیاسی شدید که طی آن مبارزه سیاسی علنی یا چانه‌زنی در بالا و... دیگر جایگزین نبود و نیروهای جدیدی وارد میدان شدند که به شیوه خود، کاری که حزب توده و جبهه ملی نتوانستند بکنند، جمله عمل بیوشانند و آن ناتوانی در رهبری موثر و قوی و قوام یافته جهت بسط و قوام‌موراسی بود. این نیروها از دو منظر وارد سیاست شدند، یکی نیروهای سنت‌گرا که نمود آن در قیام ۱۵ خرداد بود و دیگری جنبش مسلحانه توسط چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق که هر دو اینها جلو رژیم شاهنشاهی در مقابل بی‌قانونی و دیکتاتوری و حتا اصلاحات قد علم کردند و گرچه در کوتاه‌مدت سرکوب شدند، اما وقتی قدرت سرکوب به‌علاوه اصلاحات اعمال می‌شود در درازمدت موجب انقلاب می‌شود که در ۲۲ بهمن رخ داد.

سیاوشی: نکته‌ای را باید در انتها اضافه کنم که تحلیل موضع حوزه مذهبی درباره اصلاحات است. برخلاف باور عمومی آیت‌الله خمینی از موضع حمله به محتوای اصلاحات وارد مبارزه بر ضد انقلاب سفید نشد. به عقیده او مبارزه را می‌باید بر متد رفراندوم متمرکز کرد. نگرانی آنها از توسل حاکمیت به رفراندوم برای پیاده کردن مقاصد دیگر بود، مثلاً احتمال این که روزی شاه با رفراندومی دیگر میبایست مذهبی را مورد تهدید قرار دهد. بنابراین با اصرار بر این که رفراندوم به دیکتاتوری بیشتر منتهی می‌شود موضع آیت‌الله خمینی بی‌شبهت به موضع جبهه ملی نبود. در نهایت باید گفت دوره امینی اگر نگوییم دوره طلایی، که یک دوره برتری یا نقره‌ای بود که فضای سیاسی ایران بتواند از طریق رفرم و نه انقلاب باز شود اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد و تا حد زیادی به‌خاطر مواضع رهبران سنتی جبهه ملی بود.

سیاسی و جغرافیایی

سوسن سیاوشی رئیس دیار تمان علوم سیاسی دانشگاه تربیتی تگزاس آمریکا است. لیسانس خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه پهلوی شیراز گرفت و برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد و از دانشگاه ایالتی اوهاو دکترا علوم سیاسی گرفت و از سال ۱۹۸۶ تاکنون به تدریس علوم سیاسی در دانشگاه تربیتی مشغول است. اولین کتاب او «پیرال تاسیونالیسم در ایران: شکست یک جنبش» در سال ۱۹۹۰ منتشر شد که در ایران علی محمد قدسی، ترجمه و مرکز بازشناسی اسلام و ایران روانه بازار نشر کرد. او نویسنده چندین مقاله درباره سیاست معاصر ایران اعم از مطالعات انجام شده درباره نخبگان سیاسی ایران، کمیونیسم اسلامی و قیلم و ادبیات در ایران بعد از انقلاب است.

سیاسی و جغرافیایی

دکتر ماز یار پهلوی فرزند جهانگیر پهلوی - از روزنامه‌نگاران با سابقه ایران - است که در اسفند ماه سال ۱۳۳۷ در محله تهران پارس به دنیا آمد. در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و دیپلم دبیرستان را در آنجا اخذ کرد و سپس برای تکمیل تحصیلات خود، راهی آمریکا شد و از کالج سنت مری در شمال کالیفرنیا لیسانس تاریخ و علوم سیاسی گرفت (۱۹۸۲). بعد از دریافت فوق لیسانس خود در رشته تاریخ جدیدارو (۱۹۸۶)، از دانشگاه کالیفرنیا (یوسی‌ای) در لس آنجلس موفق به اخذ دکترا تاریخ دوران جدید خاورمیانه شد (۱۹۹۳) و در حال حاضر استاد تاریخ دانشگاه سانفرانسیسکو است. وی دانشنامه دکترای خود را به جریان‌های سیاسی چپ‌گرا در ایران معاصر اختصاص داد که بعدها به صورت کتابی با عنوان «شورشیان آرمانخواه» به چاپ رسید.

پاسخ می‌داد؟ آیا عقب‌نشینی نمی‌کرد؟ اگر جبهه ملی نقاط مثبت امینی را در نظر می‌گرفت و با او بر سر اصلاحات ارضی و اداری همکاری می‌کرد، آیا با این کار امینی را به سوی خود نمی‌کشاند و فاصله‌اش با دربار بیشتر نمی‌شود؟ اینها کارهایی است که انجام نشد و دو طرف ۲۰ سال بعد با بلندگوی تاریخ و باز هم موازی هم حرف زدند. آیا امکان دست یافتن به مخرج مشترکی نبود که دیکتاتوری مثل سیل هر دو آنها را از جا برکنند؟ آیا امکان بازگشت روند دیکتاتوری به عقب وجود نداشت و با اجرای تدریجی اصلاحات، شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد فراهم نمی‌شد؟ این نشانه خیره‌ناک نبودن در امر سیاست‌ورزی است که نیروهای سیاسی حتی نمی‌توانند در مواردی که در میان مدت اهداف و منافع مشترک دارند با یکدیگر همکاری کنند و آنقدر برای خود اصول و پرنسیپ قائلند که مثل میخی زیر پا عمل می‌کند که آنها را به پایین می‌اندازد. این دوره تصویر خوبی از چنین موقعیت‌ها و شرایطی است.

سیاوشی: باید در بیان خواسته‌ها امکان و شرایط تحقق آنها را در نظر گرفت. باید دید در آن برهه تاریخی امکان برگزاری انتخابات آزاد وجود داشت یا نه؟ ولی در پاسخ به این سوال که چرا جبهه ملی با امینی با هم به جایی نرسیدند باید به عامل دیگری نیز توجه کرد و آن عامل روابط شخصی بین بعضی از سران جبهه ملی از یک طرف و امینی از طرف دیگر بود. صالح و سنجلایی نگاه بدی به امینی داشتند و سوءظن شخصی پیش آمده بود که نمی‌خواستند امینی موفق شود. این هم ترازیک بود. با این حال از نظر نباید دور داشت که در نهایت بیشتر اهرم‌های قهریه در اختیار شاه بود و معلوم نیست همکاری احتمالی جبهه ملی با امینی هم به چه نتیجه‌ای می‌رسید؟

بهرروز: شاه در سفر به آمریکا و دیدار با کندی او را قانع می‌کند که اصلاحات ارضی که بعداً به «فقلاب سفید» مشهور شد را خودش اجرا کند و وقتی برمی‌گردد امینی ساقط می‌شود. حال تصور کنید اگر شاه به واشنگتن می‌رفت و کندی ایرانی را می‌دید که در آن یک اپوزیسیون دموکراتیک با یک دولت اصلاحی در ائتلافی مقطعی است، آیا در این شرایط آمریکا می‌پذیرفت این اصلاحات را یک دیکتاتور مصلح از بالا و به زور پیش ببرد یا می‌گفت وقتی ما می‌توانیم روندی نیمه‌دموکراتیک داشته باشیم که اپوزیسیون ایران هم با آن همراهی می‌کنند، همین روند ادامه پیدا کند؟ اگر سببه اپوزیسیون پر زور بود و با امینی رابطه بهتری داشتند شاه به آن سادگی نمی‌توانست آمریکا را قانع کند که اجازه بدهد خودش اصلاحات ارضی را اجرا کند. در زمانی که شاه آماده بود طبقه زمین‌دار را خلع ید کند که یکی از ستون‌های سنتی سلطنت در ایران بود که به تضعیف خود سلطنت می‌انجامید و به همین دلیل شاه آسیب‌پذیر بود و فقط به حمایت ارتش و آمریکا متکی بود، اگر آمریکا طور دیگری نقش آفرینی می‌کرد، شاه جرأت می‌کرد این‌گونه برخورد کند؟ گرچه من به عنوان تاریخ‌نگار نباید به این «لاگر»‌ها بپردازم اما وقتی به این دوران نگاه کنیم می‌بینیم می‌شد بازگشت دیکتاتوری را به عقب انداخت و هر چه بازگشت استبداد به عقب می‌افتاد فضای تنفس سیاسی بیشتر و پایه‌های دموکراسی مستحکم‌تر می‌شد.

سیاوشی: ما تصور می‌کنیم جبهه ملی مطلقاً باید طرفدار اصلاحات ارضی باشد ولی برخی اعضای شوروی مرکزی جبهه ملی یا خودشان زمین‌دار بودند یا طرفدارانشان؛ بنابراین مساله اصلی برای آنها اصلاحات ارضی نبود. به همین دلیل تاکید آنها فقط بر انتخابات آزاد و شعارشان آزادی‌های فردی و اجتماعی، نفی استبداد و استثمار و حکومت قانونی بود.

در رفتارشناسی حاکمیت پهلوی در اواخر دهه ۳۰ ایهام دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که پس از قریب هفت‌سال تلاش برای مصدق‌زدایی و القای سیاست «فعالیت‌منهای مصدق»، حاکمیت به هواداران مصدق اجازه تجدید فعالیت داد. همین‌که مصدق در حصر بماند ولسی هوادارانش حضور داشته باشند، چه نسبتی با مصدق‌زدایی پیشین دارد؟ اپوزیسیون توانست در غیاب مصدق فعالیت خود را مدیریت کرده و در آن فضا گرفتار نماند و در عین حال خواسته حاکمیت را هم محقق نکند؟ حتماً علاوه بر حاکمیت می‌بینیم امینی هم به نمایندگان جبهه ملی گفته بود: «گفتم شما



محمد مصدق

هم نام و میراث مصدق باز دیگر مطرح شد و هم خود مصدق حضور دائمی نداشت و همین امر حساسیت‌هایی که ممکن بود نسبت به حضور شخص وی ایجاد کند را کمتر می‌کرد



در جبهه ملی اول حزب ایران به مصدق نزدیک‌تر بود تا یقیه احزاب ولی حتماً کریم سنجلایی و اللهیار صالح هم خصوصیات مصدق را نداشتند، مصدق هم بیشتر با گروه‌های رادیکال همفکری کرد تا افرادی چون صالح و سنجلایی



اللهیار صالح

بروید حزب‌تان را علم کنید. گفت امی توانیم آتابلوی جبهه ملی را نصب کنیم؟ گفتیم نه. جبهه ملی مال مصدق السلطنه است. گفت پس ما چیزی نداریم. گفتیم پس شما چیزی نیستید. مصدق السلطنه آن مال، مال خودش است. شما می‌خواهید سر قفلی این دکان را برای خودتان بگیرید. این درست نیست. «آیا جبهه ملی بدون حضور مستقیم مصدق تر قند اختلاف‌افکنی حاکمیت بود یا نشانه عقب‌نشینی آن؟»

بهرروز: با تشکیل جبهه ملی دوم اسم مصدق هم مطرح شد. روح و میراث مصدق هم حاضر بود. مهم این بود که فضای باز سیاسی بسط و قوام پیدا کند. هدف هر فعالیت اصلاح طلبانه‌ای باید قوام و دوام و بسط فضای باز سیاسی باشد. در هر برهه تاریخی برای دستیابی به این اهداف می‌توان در صورت لزوم و نیاز، انعطاف نشان داد و اگر این انعطاف تحقق این سه هدف را با مانع مواجه کند، ضرورتی به تن دادن به آن نیست. در این برهه خاص تاریخی جبهه ملی دوم با نام و میراث مصدق شروع کرد و هرگز جدا از آن نبود گرچه خود مصدق حضور فیزیکی نداشت. بنابراین مخرج مشترک و توازنی ایجاد شد چرا که هم نام و میراث مصدق بار دیگر مطرح شد که ارتباط مستقیمی با میراث آزادخواهی و قانونمندی و مشروطه‌خواهی در ایران دارد و هم خود مصدق حضور دائمی نداشت و همین امر حساسیت‌هایی که ممکن بود نسبت به حضور شخص وی ایجاد کند را کمتر می‌کرد.

سیاوشی: در خود جبهه ملی اول هم نیروهایی بودند که مصدق را تنها گذاشتند یا از او انتقاد کردند یعنی همه آنها مصدقی نبودند. مصدق برای مردم شخصیت کاریزماتیکی بود ولی برخی اعضای جبهه ملی مثل خلیل ملکی که با شاه مذاکره کرد یا یاقایی که مسیر دیگری انتخاب کرد یا کاشانی و مکی هیچ‌کدام به آن معنا مصدقی نبودند یا لاقال در عمل مصدقی باقی نماندند. مصدق، رهبری بود که فراگیری چترمانندی داشت. در جبهه ملی اول حزب ایران به مصدق نزدیک‌تر بود تا یقیه احزاب ولی حتماً کریم سنجلایی و اللهیار صالح هم خصوصیات مصدق را نداشتند، مصدق هم بیشتر با گروه‌های رادیکال همفکری کرد تا افرادی چون صالح و سنجلایی. حاکمیت شاه هم فکر می‌کرد با مصالح و سنجلایی راحت‌تر می‌تواند کنار بیاید و به نظر من شاه هم در وهله‌ای با این گروه‌ها بازی می‌کرد.

این اختلاف هم پیش آمد؛ مصدق نسبت به شکل‌گیری نهضت آزادی موضوع تأیید آمیزی داشت تا جایی که بازرگان گفت: «تشکیلات و پایه‌های اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته‌اند.» گرچه جبهه ملی میراث‌دار نام مصدق بود اما در ادامه راه نهضت آزادی جلو دار شد و مصدق هم نگاه مساعدی به عملکرد آنها داشت.

بهرروز: هدف مصدق ترجیح نهضت آزادی به جبهه ملی نبود. مصدق سیاست‌های جناح چپ و اقلیت جبهه ملی (نهضت آزادی، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان جبهه ملی) را تأیید کرد که معتقد به چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین بودند؛ سیاست این جناح این بود که در مواردی که امکان داشت می‌توان با امینی همکاری کرد و در مواردی که نقدی به عملکرد امینی باشد باید از امینی انتقاد کرد. مصدق این سیاست را در مقابل سیاست جناح خنجی تأیید می‌کرد که می‌گفتند اگر انتخابات آزاد برگزار نشود ما با دولت امینی هیچ نوع همکاری نمی‌کنیم و در عمل به تضعیف امینی کمک می‌کردند. مصدق از بین این دو سیاست جبهه ملی سعی کرد یکی را تقویت کند. دو راه حل داشت، یا چیزی نگویید یا سعی کنید یکی را با اعتبار نام نیک و محبوبیت خودش تقویت کند که راه دوم را برگزید. مصدق مثل جناح اقلیت جبهه ملی تضاد بین دربار و امینی را تشخیص داده بود و می‌دانست سقوط امینی چه عواقبی می‌توانست داشته باشد.

سیاوشی: اختلاف جبهه ملی با مصدق فراتر از مساله برخورد با امینی بود؛ مساله تاکتیک و استراتژی هم در این میان مهم بود یعنی این‌که باید فقط به چانه‌زنی از بالا پرداخت یا فشار از پایین را هم باید در نظر داشت؟ مصدق همان‌گونه که آقای دکتر بهروز تأکید کردند بیشتر طرفدار جناح اقلیت بود و معتقد بود نمی‌توان بدون کسب پشتیبانی مردم وارد مذاکره با حکومت شد. مصدق از این جهت از نهضت آزادی حمایت می‌کرد و گرچه در مواردی دیگر با نهضت اختلاف داشت که به خاطر تفاوت دیدگاه‌های مذهبی بود. همفکران بازرگان در ابتدا در نهضت مقاومت ملی گرچه

عقب بیاقتد و در این صورت و طولانی شدن دوره تنفس سیاسی در ایران امکانی برای ارتباط با مردم و سازماندهی آنها فراهم می‌شد. در حالی که جبهه ملی این را تشخیص نداد و این در تاریخ ایران مسبوق به سابقه است که وقتی جنبش اصلاحی آغاز می‌شود به جای مسأله آزادی، بحث اصلاح طلبان و فشار بر آنها مطرح می‌شود تا حدی که آزادی، اصلاح طلبان و دیگر نیروها را برمی‌چینند.

II خاتمه دکتر سیاوشی، شما هم بر این باور هستید که جبهه ملی با تضعیف امینی به تقویت دربار کمک کرد؟

سیاوشی: من نمی‌خواهم از جبهه ملی دفاع کنم ولی موضوعی که شاید در فهم این مسأله کمک کند که چرا آنها در تشخیص شرایط و لزوم دفاع از امینی ناتوان بودند، این است که سران سنتی جبهه ملی از ابتدای امر بر انتخابات آزاد و حکومت قانونی تمرکز کردند. امینی هم به درستی، هم سنا و هم مجلس شورای ملی را به خاطر این که تعداد زیادی از نمایندگان شان از فنودال‌ها بودند، منحل کرد و اگر انتخاباتی برگزار می‌شد باز همین طبقه در انتخابات ممانع‌تراشی می‌کردند. اما جبهه ملی تمام هم و غم خود را بر انتخابات آزاد گذاشته بود. انتخابات در واقع تبدیل شده بود به پرسنلی برای این گروه که امکان عدول از آن وجود نداشت و با تاکید امینی بر انحلال مجلسین، اکثریت سران جبهه دچار مشکل شدند. جبهه ملی نتوانست شمار جدیدی خلق کند و اگر از شعار انتخابات آزاد هم صرف‌نظر می‌کردند، از نظر اخلاقی در تنگنا قرار می‌گرفتند اما این سیاست در واقعیت و از نظر پراگماتیک به شاه کمک کرد. علاوه بر آن تعداد زیادی از اعضای جبهه ملی فکر می‌کردند آمریکا تصمیم‌گیرنده است و می‌خواستند بگویند ما بهتر از امینی می‌توانیم حکومت قانون را برقرار کنیم و به همین جهت به مسائل داخلی ایران و قوای محرکه جامعه زیاد توجه نداشتند.

بهرروز: این که انتخابات آزاد و حکومت قانونی یکی از درخواست‌های گروه‌های سیاسی باشد کاملاً قابل فهم است ولی این که کل حرکت سیاسی بر این خواسته متمرکز شود و بعد از آن دچار تنگنای اخلاقی شوند، نشان از بی‌درایتی رهبری گروه دارد. در آن دوره اکثریت جمعیت ایران خارج از شهرها زندگی می‌کردند، در انتخابات تقلب می‌شد، زنان به عنوان نصف جمعیت جامعه حق رأی نداشتند، حتی در سالی که ایران توسط متفقین اشغال شد یکی از دغدغه‌های مصدق اصلاح انتخابات بود و می‌گفت روند انتخابات به این شکل که اربابان، رعیت را برای دادن رأی می‌آورند و در مجلس تقلب می‌کنند باید متوقف شود. ۲۰ سال بعد باز آن مشکل پابرجا بود و این انتخابات آزاد بدون اصلاحات قانونی امکان‌پذیر نبود. خواسته انتخابات آزاد باید طی روندی اتفاق می‌افتاد نه این که تبدیل به پیش‌شرط شود. امینی غیر از اصلاحات ارضی، اصلاحات اداری را پیشنهاد کرد که بسطوح میانی و پایینی جبهه ملی و نهضت آزادی این موضوع را فهمید و با دولت امینی برای پیشبرد این اصلاحات همکاری کرد، اما رهبری جبهه ملی این موارد را نتوانست تشخیص بدهد و این که مصدق هم نامه نوشت و از آنها انتقاد کرد از همین زاویه بود که اینها قادر به تشخیص شرایط نیستند.

III علی امینی با مخالفت با تقلب در انتخابات دوره بیستم مجلس خود را در صحنه سیاسی عرضه کرد ولی سپس از تصدی نخست‌وزیری، مجلسین را تعطیل کرد و با این توجیه که امکان تضمین آزادی انتخابات وجود ندارد، عملاً از برگزاری انتخابات سر باز زد. جبهه ملی با جانان اصول سیاسی چه طور باید با عدول امینی از وعده‌های خود برخورد می‌کرد؟ وقتی نیروی سیاسی، دولتمردی را می‌بیند که پیش از تصدی مسئولیت شعارش انتخابات آزاد بود و پس از آن، از شعار خود عدول کرده، چه واکنشی باید نشان می‌داد؟ این بی‌درایتی جبهه ملی است یا دودوزه‌بازی سیاسی امینی؟

بهرروز: سیاست مملو از همین دودوزه‌بازی‌هاست. چانه‌زنی هم برای این است که مقدار زیادی از همین دودوزه‌بازی‌ها وادار به عقب‌نشینی شوند و در همین چارچوب انعطاف خود و عقب‌نشینی طرف و سازش معنا می‌یابد. مسأله این نیست که ما مطلق به آنچه بخواهیم می‌رسیم یا مطلقاً به آنچه نمی‌خواهیم نمی‌رسیم. اعمال چانه‌زنی در بالا، فشار از پایین برای این بود که امینی وادار شود درباره برگزاری انتخابات آزاد بر سر حرف‌ها و

شعارهای خود بماند و آنجا که امینی دست به اصلاحات می‌زند تشویق و تقویت شود. برای همه اینها نیاز به سازماندهی مردمی است که ترجمه‌اش در نظام سیاسی فشار از پایین است. این خواسته باید از پشتیبانی مردمی برخوردار باشد، در این صورت است که می‌توان چانه‌زنی در بالا کرد. این که امینی سه وعده عمل نکرده موضوعی طبیعی است چون طرفدار کودتای ۲۸ مرداد بود، سفیر ایران در آمریکا بود که آنجا رولبلی داشت و با پشتیبانی آن رابطه وارد جریان قدرت شد، ولی در کابینه امینی وزرایی مثل آرسنجانی و درخشش بودند که در مجموع امکانات زیادی برای مانور دادن به وجود آورده بود. معنی شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» همین بود که از اصلاحات تا حد ممکن طرفداری و یا دیکتاتوری مقابله شود.

سیاوشی: مسأله سیاست پراگماتیسم است، نمی‌توان یک پرسنلی داشت و به طور دگم به دنبال آن رفت. مسأله اصلی جبهه ملی در این زمان نفهمیدن یار و تفاوت شاه و امینی بود. البته نمی‌توان مدعی شد اگر جبهه ملی از امینی حمایت می‌کرد سیر وقایع بهتر می‌شد چون با نگاه و تجربه امروز به دیروز نگاه می‌کنیم و باید شرایط خاص آن زمان را در نظر داشت. اگر جبهه ملی به این تشخیص رسیده بود که خطر شاه از امینی بیشتر است با دولت همکاری می‌کرد.

II در دورهای خواسته‌ایوز میسیون برگزاری انتخابات آزاد بود اما پس از آن و با استنکاف امینی خواسته آنها فقط برگزاری انتخابات بود. امینی در مجموعه تاریخ شفاهی هاروارد به لاجوردی می‌گوید اگر من انتخابات برگزار می‌کردم، شاه در آن دخالت می‌کرد و مملکت دچار بلوا و آشوب می‌شد؛ به گفته امینی، حتاقوام و مصدق هم نتوانستند انتخاباتی آزاد برگزار کنند و قصد او این بود که اول اوضاع اقتصادی مملکت را سروسامان بدهد و بعد به انتخابات بپردازد. پاسخ این حرف امینی را کریم سنجابی از رهبران جبهه ملی داده که به نقل از خاطراتش می‌خوانیم: «ما می‌گفتیم شما که مجلس را تعطیل کرده‌اید، اکنون مخالف و متناقض با قانون اساسی هستید. اگر به قانون اساسی خود را پایبند می‌دانید آن قانون می‌گوید انتخابات در مدت سه ماه از انحلال مجلس باید شروع بشود و شما باید این انتخابات را انجام دهید، اما این که می‌گوید که دربار و ارتش و ایادی درباری در این امر دخالت کنند این عذر نخواهد بود، این مفهوم و معنایش این است که هیچ‌وقت انتخابات در ایران صورت نگیرد... نمی‌گوییم که انتخابات صدر صد آزاد و قانونی صورت خواهد گرفت چنانکه در زمان مصدق هم نگذاشتند کاملاً آزاد باشند ولی در زمان مصدق ۶۰ درصد یا ۷۰ درصد نتیجه‌بخش بود. حالا اگر در زمان شما این کوشش را بکنید و تنها ۲۰ درصد نتیجه‌بخش باشد در شهر تهران مردم مسلماً موفق خواهند شد که نمایندگان را مطابق تمایلات خود انتخاب بکنند. در ولایات هم در بسیاری از جاها افرادی مطابق تمایلات مردم انتخاب خواهند شد. بنابراین لاقول یک اقلیت ۲۰ یا ۳۰ نفری در مجلس به وجود خواهد آمد... این توضیحات سنجابی نشان می‌دهد که بحث جبهه ملی اصل انتخابات بود نه تبدیل انتخابات آزاد به خواسته‌ای حداکثری. نظام مشروطه بدون برگزاری انتخابات و فعالیت مجلس معنی ندارد. جبهه ملی چه طور می‌توانست خود را گروه مشروطه‌خواه بداند و با ابعاد دیگر اصلاحات همراهی کند و اصل انتخابات را به فراموشی بپردازد؟

بهرروز: این هر دو حرف درست است منتهی حیف که امینی و سنجابی آن را ۲۰ سال بعد در بلندگوی تاریخ گفتند. حرف امینی همانی است که مصدق ۲۰ سال قبل از آن می‌گفت، انتخاباتی که در آن دخالت و تقلب وجود دارد و در دوره شانزدهم فقط عده معدودی توانستند از تهران به آن وارد شوند، انتخابات به این شکل چه معنایی دارد؟ این سوال از نظر تاریخی درست است. حرف سنجابی هم درست است، می‌گویید این چه مشروطه‌ای است که در آن انتخابات برگزار نمی‌شود؟ هر دو به واقعیتی نگاه می‌کنند که باید با چانه‌زنی راهی برای آن پیدا می‌کردند. چانه‌زنی در بالا نیاز به اعلام پشتیبانی مردم داشت. اما جبهه ملی چنین اتکای مردمی نداشت، می‌خواست صرفاً با چانه‌زنی در بالا با امینی روبه‌رو شود. اگر امینی با جبهه ملی ای‌روبه‌رو بود که می‌توانست مردم را به خیابان بکشاند، باز همین طور



محمد علی خاتمی

جبهه ملی
مخصوصاً جناح
خنجی عملا
در مقابل امینی
ایستادند و با
تشخیص ندادن
اصلاحات عملا به
جناح دربار کمک
کردند. حال اگر
امینی اصلاح طلبی
قوی نبود یا
اقداماتش دارای
اشکال بود، این را
توجیه نمی‌کنند که
امینی را در مقابل
دربار تضعیف کنند



را بدهد، که تا حدی به خاطر فشارهای آمریکا قبل از انتخاب کندی بود و در این موقعیت بود که اپوزیسیون توانست شکل بگیرد. به واقع به دلیل بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اداری پیش روی مولفه حکومت پس از سال ۲۸، موقعیت برای خودنمایی اپوزیسیون مهیا شد.

مازیار بهروز: حکومت تا سال ۱۳۳۹ بدون اجرای هیچ‌گونه اصلاحات اقتصادی و سیاسی و صرفاً با قوه سرکوب به تثبیت قدرت خود پرداخت اما مشکلات اقتصادی، مسائل اجتماعی و نظام آریاب‌رعی دیگر همچون سابق کشش ادامه وضعیت رانداشت. ایالات متحده پس از کودتای ۲۸ مرداد تزریق پول به اقتصاد ایران را آغاز کرد که بیشتر این پول صرف مسائل امنیتی و نظامی شد تا اجتماعی و بهبود شرایط اقتصادی، و چنانکه آبراهامیان هم گفته به دوره تثبیت قدرت شاه می‌انجامد. اما در اواخر دهه ۱۳۳۰ خورشیدی انفجاری به وجود می‌آید که رژیم را وادار به عقب‌نشینی می‌کند. بازگشت اعتصابات و برخوردها در دانشگاه‌ها، فعالیت‌های گروه‌های مخالف به رغم جو اختناق، با انتخاب کندی در آمریکا مصادف شد و مجموع این عوامل جریان اصلاحات را به وجود می‌آورد. به واقع عقب‌نشینی رژیم با روی کار آمدن دولتی در آمریکا مصادف شد که بر حاکمیت ایران برای اجرای اصلاحات اعمال فشار می‌کرد. البته این فشار فقط متوجه ایران نبود، بلکه کشورهای آمریکای لاتین هم با این فشارها روبه‌رو بودند. این سیاست کلی دولت کندی بود که برای جلوگیری از انقلاب‌های سرخ و پدید آمدن کوبایی دیگر، باید اصلاحات پیشگیرانه انجام داد و این هم‌زمان شد با وقایع داخلی ایران و حادثه‌ای تاریخی این دو تغییر را با یکدیگر مصادف کرد.

II به باور شما اپوزیسیون در انتظار چنین تغییری بود که پس از دوران حصر و حبس، فضای سیاسی با فشار خارجی باز شود؟ در این شرایط برای مواجه شدن و بهره‌برداری از آن آزادی‌های نسبی، آمادگی ذهنی و ساختاری داشت؟

سیاوشی: رهبران جبهه ملی انتظار چنین تحولی را نداشتند، ولی این که چگونه این نهضت دوباره شروع شد، باید به فعالیت‌های رهبران نهضت مقاومت ملی همچون آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله طالقانی و بازرگان پرداخت. البته مساله مهم آمادگی ذهنی این فعالان نبود. تراژدی این بود که این احزاب آمادگی ساختاری هم نداشتند و پیدا نکردند. جبهه ملی از گروه‌ها، احزاب و افراد با سلیقه‌های گوناگون تشکیل شده بود، ولی رهبران سنتی جبهه در مجموع از سیاست صبر و انتظار پیروی می‌کردند. اکثر اعضای جبهه ملی انتظار داشتند که با فشار آمریکا بر حکومت، موقعیت برای فعالیت آنها فراهم شود. رهبران جبهه ملی به‌جز برخی، اصولاً به نقش مردم در این معادله اهمیتی ندادند و آماده هم نبودند، تا وقتی که بحران اقتصادی داخلی و مساله فشار آمریکا پیش آمد و پس از آن بود که عکس‌العمل نشان دادند و بیش از آن که پیشرو باشند، دنباله‌رو بودند.

II یعنی اپوزیسیون بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای تغییر شرایط سیاسی داخلی به عامل خارجی امید داشت؟

سیاوشی: رهبران سنتی جبهه ملی بیشتر به عامل خارجی دل بسته بودند البته در بیان مواضع دوگانه عمل می‌کردند مثلاً کریم سنجایی و الهیار صالح همیشه انتقاد می‌کردند که دولت امینی دست‌نشانده آمریکاست، ولی از سوی دیگر به فشار از خارج بیشتر از فشار از سوی مردم بهای می‌دادند. آنها در نهایت منتظر این بودند که در آمریکا اتفاقی بیافتد تا روی شاه و حکومت تأثیر بگذارد. با این حال تکرار می‌کنم که آمادگی ذهنی آنها در مقایسه با آمادگی ساختاری‌شان مهم نبود که تاریخ نشان داد نتوانستند از این لحاظ هم خودشان را آماده کنند.

بهروز: این گروه‌ها آماده نبودند. این دیکتاتوری که پس از ۲۸ مرداد به وجود آمد موفق شد تشکیلات اصلی حزبی را متلاشی کند. از حزب توده که در داخل کشور چیزی باقی نمانده بود، بنابر این چپ‌گرایان که قبل از کودتای ۲۸ مرداد بسیار قدرتمند بودند، در این دوره نتوانستند خیلی عرض‌اندام کنند و به عنوان حزب قدرتمند وارد صحنه شوند. نه چپ‌های معتدل مثل خلیل ملکی، نه هواداران حزب توده و نه اعضای جنبش دانشجویی که می‌رفتند در دهه ۴۰ جنبش مسلحانه را تشکیل دهند، هیچ‌کدام از این گروه‌ها در این دوره نتوانستند به عنوان تشکیلات موثر عرض‌اندام کنند و این درباره جبهه ملی هم صادق است. با تشکیل



مازیار بهروز: جبهه ملی دوم از دو جناح اکثریت راست و اقلیت چپ‌گرا تشکیل شده بود. جریاناتی مانند نهضت آزادی، حزب ملت ایران و دانشجویان جبهه ملی به جناح چپ تمایل داشتند، در حالی که حزب مردم ایران و طرفداران محمدعلی خنجی به جناح راست گرایش داشتند. اگر به روند حرکت این دو جناح با دقت نگاه کنیم، می‌بینیم نوعی سردرگمی در مورد چگونگی برخورد با عقب‌نشینی دربار، اصلاحات علی‌امینی و تبیین برنامه درازمدت و کوتاه‌مدت وجود داشت. سیاست تقابل با امینی که فقط می‌توانست به توأمند کردن دربار بیانجامد، سیاست جناح راست جبهه ملی بود و این جناح با بی‌برنامگی، حمله یک‌طرفانه به امینی و عدم سازماندهی مردمی، در عمل جناح خواهان اصلاحات درون نظام را تضعیف کرد و این به نفع دربار شد. جناح چپ جبهه ملی هم گرچه برنامه مشخص و مسوولی نداشت ولی حداقل در حین حمایت از اقدامات مثبت دولت امینی برای به دست آوردن حقوق و امکانات سیاسی کوشش می‌کرد. من با نظر بیژن جزینی موافق هستم که نوشت: «در تضاد دربار و امینی می‌بایست عملاً از امینی حمایت می‌شد تا زمینه‌های رشد جنبش حفظ شود و گسترش یابد. سقوط امینی عملاً به معنی بازگشت دیکتاتوری بود.» جبهه ملی گرچه از قبل آماده مواجهه با این شرایط نبود، پس از آن هم نتوانست در دوران تنفس برنامه‌های عملی تهیه کند. در واقع اپوزیسیون رژیم شاه که با زرتیرین آن جبهه ملی دوم بود و نیروهای دیگر چه گروه‌های چپ‌گرا، اسلامی یا نهضت آزادی نتوانستند در مقابل اصلاحاتی که امینی و سپس شاه اجرا کردند و مورد حمایت آمریکا هم قرار گرفت، برنامه عملی و جامعه‌ای راه مردم معرفی و مردم را تجهیز و تهییج کنند، حتماً نتوانستند آمریکا را وادار کنند به جای امینی قدرت را به جبهه ملی واگذار کند تا همین اصلاحات را آنها پیاده کنند.



سوسن سیاوشی: رهبران سنتی جبهه ملی بیشتر به عامل خارجی دل بسته بودند البته در بیان مواضع دوگانه عمل می‌کردند مثلاً کریم سنجایی و الهیار صالح همیشه انتقاد می‌کردند که دولت امینی دست‌نشانده آمریکاست، ولی از سوی دیگر به فشار از خارج بیشتر از فشار از سوی مردم بهای می‌دادند.



جبهه ملی دوم تحت درونی آن هم تشدید می‌شود. نهضت آزادی تاسیس شد که گرچه با جبهه ملی همگام بود اما در نهایت راهش را جدا کرد. به نظر می‌آید جبهه ملی دوم از دو جناح اکثریت راست و اقلیت چپ‌گرا تشکیل شده بود. جریاناتی مانند نهضت آزادی، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان جبهه ملی به جناح چپ تمایل داشتند، در حالی که حزب ایران، حزب مردم ایران و طرفداران محمدعلی خنجی به جناح راست گرایش داشتند. اگر به روند حرکت این دو جناح با دقت نگاه کنیم، می‌بینیم نوعی سردرگمی در مورد چگونگی برخورد با عقب‌نشینی دربار، اصلاحات علی‌امینی و تبیین برنامه درازمدت و کوتاه‌مدت وجود داشت. سیاست تقابل با امینی که فقط می‌توانست به توأمند کردن دربار بیانجامد، سیاست جناح راست جبهه ملی بود و این جناح با بی‌برنامگی، حمله یک‌طرفانه به امینی و عدم سازماندهی مردمی، در عمل جناح خواهان اصلاحات درون نظام را تضعیف کرد و این به نفع دربار شد. جناح چپ جبهه ملی هم گرچه برنامه مشخص و مسوولی نداشت ولی حداقل در حین حمایت از اقدامات مثبت دولت امینی برای به دست آوردن حقوق و امکانات سیاسی کوشش می‌کرد. من با نظر بیژن جزینی موافق هستم که نوشت: «در تضاد دربار و امینی می‌بایست عملاً از امینی حمایت می‌شد تا زمینه‌های رشد جنبش حفظ شود و گسترش یابد. سقوط امینی عملاً به معنی بازگشت دیکتاتوری بود.» جبهه ملی گرچه از قبل آماده مواجهه با این شرایط نبود، پس از آن هم نتوانست در دوران تنفس برنامه‌های عملی تهیه کند. در واقع اپوزیسیون رژیم شاه که با زرتیرین آن جبهه ملی دوم بود و نیروهای دیگر چه گروه‌های چپ‌گرا، اسلامی یا نهضت آزادی نتوانستند در مقابل اصلاحاتی که امینی و سپس شاه اجرا کردند و مورد حمایت آمریکا هم قرار گرفت، برنامه عملی و جامعه‌ای راه مردم معرفی و مردم را تجهیز و تهییج کنند، حتماً نتوانستند آمریکا را وادار کنند به جای امینی قدرت را به جبهه ملی واگذار کند تا همین اصلاحات را آنها پیاده کنند.

سیاوشی: گذشته از این که گروه‌های مختلف در جبهه ملی در برنامه‌های خود با یکدیگر اختلاف داشتند و در برخورد با شاه و امینی نیز رویکردهای متفاوتی اتخاذ کردند، در عین حال مسائل ساختاری نیز وجود داشت که بر سر آن هم با یکدیگر در جدال بودند. برخی همچون خنجی، صالح یا سنجایی در پی تشکیل حزب واحد بودند در حالی که افرادی همچون بازرگان و داریوش فروهر می‌خواستند جبهه ملی به حالت ائتلافی چتری باقی بماند. اختلاف دیگر بر سر این بود که احزاب بیشتر قدرت داشته باشند یا افراد. علاوه بر این انتخاب استراتژی مثل فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا، این که چه کسانی وارد مذاکره شوند و... هم مورد اختلاف بود. در دوره دیکتاتوری باید تصمیم گرفته شود که آیا می‌توان با چانه‌زنی در بالا به نتیجه رسید؟ و این که چه تغییری به وجود می‌آورد؟ جناح رادیکال جبهه ملی که با شاه اختلاف داشتند و اصلاحات مهم‌تری می‌خواستند و نیروی خود را بر فشار از پایین به جای چانه‌زنی در بالا گذاشته بودند، موافق همکاری با امینی بودند، چرا که فکر می‌کردند در شکاف شاه و امینی می‌توان با حمایت از امینی، شاه را تضعیف کرد. ولی اعضای شورای مرکزی یا کمیته اجرایی جبهه ملی به این نتیجه رسیدند که با امینی همکاری نکنند.

بهروز: جناحی که بر جبهه ملی غالب بود می‌خواست این جبهه را تبدیل به حزب کند، ولی از همه مهم‌تر اختلاف بین شاه و امینی را تشخیص ندادند، جز جناح اقلیت در جبهه ملی که سعی کردند آن پروژه را عملی کنند. در نظام شاهنشاهی آن زمان جنبشی اصلاحی در حال شکل‌گیری بود، ولی در وهله اول این اصلاحات باید تشخیص داده شود، باید تشخیص می‌دادند که اختلاف، بین کدام نهادهای حاکمیت است و چگونه می‌توان از آن استفاده کرد؟ این گروه‌ها باید تشخیص می‌دادند که چه قدر نیرو دارند و از قدرت بسیج مردم برخوردارند؟ در واقع تشکیلاتی که نیرویی نداشته باشد، نتواند مردم را گرد آورد، چگونه می‌خواهد در معادلات تأثیر قائله بگذارد؟ بنابر این جبهه ملی مخصوصاً جناح خنجی عملاً در مقابل امینی ایستادند و با تشخیص ندادن اصلاحات عملاً به جناح دربار کمک کردند. حال اگر امینی اصلاح‌طلبی قوی نبود یا اقداماتش دارای اشکال بود، این را توجیه نمی‌کند که امینی را در مقابل دربار تضعیف کنند. سیاست درست تقویت امینی در مقابل دربار بود که باعث می‌شد بازگشت دیکتاتوری به